

شهریاری از دیار هند و سند

نکاتی درباره منظومه حماسی شهریارنامه

● کامران ارژنگی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد K.arzhangi@gmail.com

چکیده

شهریارنامه منظومه‌ای حماسی است از دوره صفوی در حدود دوازده هزار بیت از شاعری به نام «مختاری» که به تازگی به دست رضا غفوری تصحیح و منتشر شده است. این منظومه که افتادگی‌های زیادی هم دارد، به سرگذشت شهریار، پسر برزو و نوه سهراب پرداخته است. تأثیر حماسه‌های پیشین را می‌توان در این متن به وضوح دید و باید گفت که زندگی شهریار تلفیقی است از زندگی گرشاسب، گشتاسب، سام، برزو و ... نگارنده در این مقاله بیشتر به بحث درباره محل سرایش این منظومه پرداخته و شواهد بیشتری از سروده شدن شهریارنامه به دست داستان‌سرایی اصفهانی در هند ارائه کرده است. سپس به نقد چند نکته در تصحیح متن و ضعف بخش نمایه‌های کتاب پرداخته است.

کلیدواژه: شهریار، شهریارنامه، مختاری، هند، حماسه‌سرایی در هند

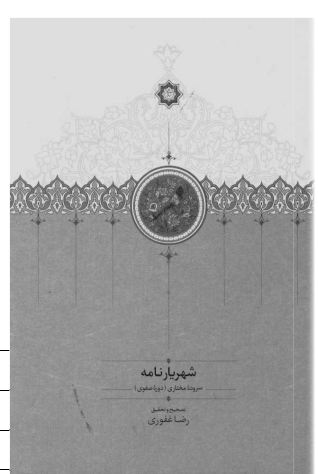
مقدمه

شهریارنامه منظومه ضعیفی است، پر از ابیات سست که مختاری نامی آن را در دوره صفویه - و به نظر نگارنده این سطور در هند - سروده است. از سستی‌های آشکار ابیات این منظومه که بگذریم، اشتباهات عجیبی هم در این متن دیده می‌شود که نشان از ضعف آشکار سراینده در کار داستان‌سرایی است. در بخشی از داستان (ابیات ۲۵۹۳-۲۵۴۲) آمده است که ارژنگ شاه جام انجم‌نمای و آیینۀ حکمت را به شهریار می‌بخشد. درباره آینه می‌گوید:

ولیکن مر آیینه از روی بود که نزدیک شاه جهانجوی بود (۱۷۵۲)

مر آیینه‌ای کو ز فولاد خاست سکندر به هنگام خود کرد راست (۲۷۵۲)

این که چطور اسکندر پیش از زمان پادشاهی کی خسرو، آیینۀ حکمت را



■ مختاری (۱۳۹۷). شه‌ریارنامه: سروده مختاری
(دوره صفویه). تصحیح و تحقیق رضا غفوری. تهران:
سخن و انتشارات دکتر محمود افشار.

ساخته‌است، از کراماتِ مختاری است!

یکی از مهم‌ترین بن‌مایه‌های ادبیات حماسی ایران «تکرار» است. یکی از شایع‌ترین تکرارها در این متون حملهٔ مکرر افراسیاب به هر بهانه‌ای به ایران است که حتی در تاریخ سیستان هم داستان‌هایی از این حملات نقل شده‌است. معمولاً در منظومه‌های حماسی پس از شاهنامهٔ فردوسی و به تقلید از داستان رستم و سهراب، افراسیاب هربار به تحریض یکی از اولاد رستم علیه او و پادشاه ایران دست می‌زند و نبردی دیگر بین ایران و توران را شکل می‌دهد. البته در این منظومه این بن‌مایه دیده نمی‌شود و شه‌ریار همراه با سپاه توران به ایران حمله نمی‌کند. در هر صورت «تکرار» نبرد پدر و پسر و ظهور پهلوانی دیگر از خاندان رستم و شرح پهلوانی‌های او که تقلیدی از ماجراهای افراد دیگر این خاندان است، در این منظومه دیده می‌شود. شرح عشق و عاشقی او نیز تقلیدی از ماجراهای سام و پری‌دخت است که در سام‌نامه و شاهنامه‌های منثور (طومارهای نقالی) ذکر شده‌است.

از این مسائل که بگذریم، این منظومه هم مانند سایر منظومه‌های حماسی فارسی، در سلسلهٔ متون حماسی ایران جایگاهی دارد و می‌تواند نکات مهمی را در پهنهٔ ادبیات حماسی ایران روشن کند. بدین ترتیب تصحیح و نشر این اثر کاری است بایسته و شایستهٔ قدردانی. نگارنده در ادامه به ذکر چند نکته دربارهٔ این منظومه می‌پردازد.

بحث و بررسی

در مقدمهٔ شه‌ریارنامه آمده‌است: «زنده‌یاد جلال همایی (۱۳۶۱: ۳۷۷ و ۳۸۷)

بر پایه کتاب طبقات سلاطین اسلام لین پل، فهرست شماری از شاهانی را که مسعود نام داشتند، آورده و مختاری را هم عصر یکی از آنان دانسته است، اما با بررسی ویژگی‌های سبکی شهریارنامه می‌توان گفت، زمان پادشاهی هیچ‌یک از این شاهان، با دوره احتمالی سرایش شاهنامه همخوانی ندارد.» (غفوری، ۱۳۹۷: ۴۹-۴۸) مرحوم عباس اقبال آشتیانی هم مسعودشاه را از سلسله ملوک شمسیه دهلی دانسته‌اند (همان: ۳۷۸) که آن‌هم با زمان احتمالی سرایش شهریارنامه برابری ندارد. همایی حدس زده است که شاعر شهریارنامه، از گویندگان مقیم هندوستان بوده و آن‌را برای پادشاهی به نام مسعود به رشته نظم درآورده است (همان: ۳۷۶). امیدسالار هم با قید احتمال، این فرضیه را پذیرفته‌اند: «شهریارنامه همان‌طور که مرحوم همایی حدس زده‌اند، در هند سروده شده است. جنگ بیشتر میان سرزمین‌های هندی، مثل سرانندیب و سرند و گجرات است و یکی از شاهان این منظومه یعنی هیتال‌شاه، هنگامی که احتیاج به یاری داشته‌است، از شاه اگریه کمک می‌خواهد». شایان ذکر است که در شهریارنامه نیز دو بار شاعر به منبع هندی روایات خود اشاره می‌کند:

چنین دیدم از دفتر هندوان که زال سرافراز روشن‌روان (۹۸۹۰۱)
شنیدم ز دانش‌پژوهان هند ز تاریخ این نامه دلپسند (۱۱۳۷۴)»
(امیدسالار، ۱۳۹۰، ج ۴: ۷۴۰)

اما غفوری این نظرات را نمی‌پذیرد و در ادامه می‌گوید: «به نظر می‌رسد، شاعر در این دو بیت به سبک گفتار فردوسی نظر دارد و دلیل اشاره او به «دفتر هندوان» و «دانش‌پژوهان هند» این است که چون بخش بزرگی از داستان‌های شهریارنامه، در سرزمین هند روی می‌دهد، سراینده خاستگاه روایات خود را این کشور معرفی کرده‌است تا به داستان‌های خود اصلتی بدهد، حال آن‌که صحت ندارد. بنابراین بر پایه متن شهریارنامه، به‌طور دقیق نمی‌توان زادگاه و محل زندگی شاعر را حدس زد، مگر آن‌که منابع موثق‌تری را به دست آوریم.» (غفوری، ۱۳۹۷: ۴۹) غفوری در ادامه می‌گوید: «دکتر اکبر نحوی پس از بررسی نسخه شهریارنامه، یادداشتی سودمند برای نگارنده نوشتند که چنین است: الف. به گمان بنده، گوینده شهریارنامه باید از اهالی اصفهان باشد، زیرا یک بار می‌گوید:

ز بس مرد کز تیغ کین پاره شد ز خون زنده‌رودی به جوواره شد (۸۸۲۸)
می‌دانیم که جوواره یکی از محلات اصفهان بوده‌است. سمعانی (درگذشت ۵۶۲ق) در کتاب الانساب (چاپ عمر بارودی، ج ۲، ص ۱۰۷) می‌گوید: «و جوواره معروفه بالاصبهان» و سپس چند تن از ساکنان این محله را معرفی می‌کند. مستوفی در نزهة القلوب (چاپ لسترینج، ص ۴۸) نیز از این محله نام می‌برد و می‌گوید: اصفهان «در اصل چهار محله بوده‌است: کران و کوشک و جوواره و

دردشت» و سپس (ص ۴۹) چند بیتى از کمال‌الدین اصفهانی نقل می‌کند که از قضا دو مصراع آن بی‌شبهت به بیت شهریارنامه نیست:

تا دردشت هست و جوباره نیست از کشتن و کشش چاره
ای خداوند سبع سیاره لشکری را فرست خون‌خواره
تا دردشت را چو دشت کند جوی خون راند او ز جوباره
عدد هر دوشان بیفزاید هرکسی را کند دو صد پاره

من نمی‌دانم که آیا هنوز در اصفهان محله‌ای به این نام وجود دارد یا نه، ولی آن‌چه مسلم است، در قرن یازدهم هنوز محله جوباره معروف بوده. شاردن در سفرنامه خود (جلد ۴، ص ۱۳۹۸، از ترجمه مرحوم اقبال یغمایی) از آن یاد کرده و می‌گوید: در خاور شهر اصفهان بوده‌است. ب. قرینه دیگری که اصفهانی بودن گوینده شهریارنامه را تقویت می‌کند، این بیت است:

ز خون شد زمین همچو رود کردند شناور در آن خون چوماهی سمند (۹۵۴۴)

... در برهان قاطع آمده‌است: کردند: نام رودخانه‌ای است که از طرف زردکوه می‌آید که مسکن لران است و از نواحی صفهان می‌گذرد. کرده: رودخانه زردکوه مسکن لران باشد. کرنک: و نام رودخانه‌ای است (چاپ مرحوم دکتر معین، جلد ۳، ص ۱۶۲۸-۱۶۲۷). پیداست که کردند صورتی است از کرنک (مانند کلند/ کلنگ- اورند/ اورنگ) و همان واژه کوه‌رنگ است که به این صورت‌ها تغییر یافته‌است. شاردن (جلد ۴، ص ۱۳۹۳) تلاش البته ناموفق پادشاهان صفوی را برای پیوندادن سرچشمه کوه‌رنگ به زاینده‌رود شرح داده‌است. نکته دیگری که به گمان بنده قابل تأمل است، در این بیت‌ها است:

کمان گوش تا گوش چون برکشید به چوب قبق چون سمندش رسید
کمر تاب داد آن سپهدار نو چنان بر قبق زد که برخاست غو (۳۱۸)

نکته باریکی در مصراع سوم هست که نشان می‌دهد، شاعر بازی قبق‌اندازی را از نزدیک دیده بوده‌است. شاردن (جلد ۲، ص ۷۸۳) در توصیف این بازی در شهر اصفهان می‌گوید: «در ورزش تیر و کمان، سوار با رهاکردن تیر به عقب در حال گردش به چپ و راست و هدف قرار دادن فنجان‌ی که بر ستونی به ارتفاع صد و بیست پا قرار دارد، هنر خود را به نمایش در می‌آورد... سوار کار درحالی که تیر و کمان به دست دارد، سوار بر اسب به سوی ستون می‌تازد و همین‌که نزدیک آن رسید، بدنش را به عقب به راست، به چپ برمی‌گرداند و تیراندازی می‌کند...». چنان‌که ملاحظه می‌شود، سخن شاعر که می‌گوید: «کمر تاب داد آن سپهدار نو» درست مطابق سخن شاردن است که می‌گوید: «بدنش را به عقب به راست به چپ می‌گرداند». کاری که بدان قیقاچ می‌گفتند... بنابراین آن‌چه آمد، به گمان من گوینده شهریارنامه یا از مردم اصفهان و یا ساکن

در این شهر بوده است» (همان: ۵۱-۴۹). در ادامه می‌گوید: «بر پایه منابع موجود، درباره اصفهانی و یا هندی بودن گوینده شهریارنامه و یا اصفهانی‌الاصل و ساکن هند بودن او فعلاً نمی‌توان به یقین سخن گفت و همه دیدگاه‌هایی که آوردیم، مبتنی بر احتمالات و گمانه‌زنی‌ها است و تا پیش از به دست آوردن دست‌نویسی کامل و معتبر از این منظومه و یا منبعی تاریخی و یا ادبی که گره‌گشای این معما باشد، نه هويت ممدوح بر ما مشخص می‌شود و نه می‌توان به زادگاه و تبار گوینده این اثر به‌طور دقیق پی برد» (همان: ۵۱).

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال دوم، شماره ۷ و ۸
پاییز و زمستان ۱۳۹۸

۱۸۱

بر اساس گفته‌های بالا، این فرض مطرح می‌شود که سراینده شهریارنامه اصفهانی‌الاصل و ساکن هند بوده و منظومه خود را در هندوستان سروده است. نگارنده در مقاله‌ای دیگر با عنوان: «حکیم اسدی، سراینده شاهنامه اسدی (زرزین‌قبانامه) و منظومه کک کوهزاد» (ر.ک: ارزنگی، ۱۳۹۸: ب)، با ارائه چند دلیل این فرض را مطرح می‌کند که حکیم اسدی از قصه‌گویان دوره صفوی است و منظومه‌های حماسی شاهنامه اسدی و کک کوهزاد را در هند سروده و خود او یا دیگران برخی از داستان‌های او را به نسخ شاهنامه افزوده‌اند و این داستان‌ها از طریق همان نسخ وارد متن چاپی شاهنامه ترنر ماکان شده و ایرانیان که حکیم اسدی را نمی‌شناخته‌اند، گمان برده‌اند، این اسدی همان اسدی طوسی معروف است و به افسانه‌پردازی درباره استادی و شاگردی فردوسی و اسدی پرداخته‌اند تا کلام را به این‌جا برسانند که فردوسی به هنگام نزع روان، به استاد خود، اسدی طوسی چنین می‌گوید که: «می‌ترسم که چون رحلت کنم، کسی را قوت آن نباشد که باقی شاهنامه را به قید نظم درآورد، استاد گفت: ای فرزند غمگین مباش که اگر حیات باشد بعد از تو من این شغل را به اتمام رسانم. فردوسی گفت: ای استاد تو پیری، مشکل که این کار به دست تو کفایت شود، اسدی گفت: ان‌شاءالله تعالی شود و از پیش فردوسی بیرون شد و آن شب و آن روز تا نماز دیگر چهارهزار بیت باقی شاهنامه را به نظم آورد و هنوز فردوسی در حال حیات بود که سواد آن ابیات را مطالعه نمود، بر ذهن مستقیم استاد آفرین گفت» (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۵). (برای تفصیل ر.ک: ارزنگی، ۱۳۹۸: ب). در این‌جا به برخی از مشابهت‌های شهریارنامه و شاهنامه اسدی اشاره می‌شود تا شاید دلیلی بر قرابت محیط سرایش این دو منظومه باشد.

ذبیح‌الله صفا در مقاله‌ای با عنوان «اشاره‌ای کوتاه به داستان‌گزاران و نقالان می‌پردازد و از جمله می‌گوید: «میرزا غازی بیگ والی تته (سند) و حاکم قندهار (م ۱۰۲۱ ق.) که درگاهش مجمع شاعران و ادیبان ایرانی بود، در جمع آن ادیبان، داستان‌گزاران و قصه‌خوانانی را هم در خدمت خود نگاه می‌داشت که از آن جمله است، ملا عبدالرشید قصه‌خوان سندی و مولانا اسد قصه‌خوان که از

شیراز به تته رفت و چندگاهی در خدمت او به سر برد. غیر از این‌ها که نام برده‌ام، مردان دیگری هم در قصه‌خوانی و شهنامه‌خوانی شهرت داشتند، مثل مولانا حیدر قصه‌خوان و مولانا محمد خورشید اصفهانی قصه‌خوان و برادرش مولانا فتحی شاهنامه‌خوان در همین دوره در شمار مشاهیر اهل ادب و منتسب به دربارها و درگاه‌های رجال عهد بوده‌اند. این کسان که نام برده‌ام، مردمی فاضل و شاعر و آگاه از ادب و دانش بوده‌اند و گاه در یک خاندان چند تن این شغل‌های قصه‌خوانی و شاهنامه‌خوانی را بر عهده داشتند. مثلاً مولانا محمد خورشید قصه‌خوان برادر مولانا فتحی بیگ شاهنامه‌خوان و مولانا حیدر قصه‌خوان بود و این مولانا حیدر قصه‌خوان پدر اسد قصه‌خوان است و اسد قصه‌خوان که به تته مرکز حکومت ارغونیان سند رفته بود، در تربیت ادبی میرزا غازی بیگ و قاری مؤثر بوده‌است». (صفا، ۱۳۶۸: ۴۶۸-۴۶۷) تقی‌الدین اوحدی بلیانی مؤلف تذکره عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین در ترجمه حال او می‌نویسد: «مولانا اسدبن ملاً حیدر قصه‌خوان، به غایت خوش‌فهم متبّع صوفی طبیعت واقع است و عمّ او فتحی بیگ شهنامه‌خوان از مشاهیر و نوادر عصر بوده و همچنین پدر او و وی نیز در تصوّف و تتبّعات سخن و طرز و روش صحبت و آداب‌دانی و شیوه آدمیت و رشد اگر زیاده از ایشان نباشد، کم نیست. مدت‌ها او را در شیراز بدایت حال می‌دیدیم. چون به سفر هند عازم شد و به تته رسید، میرزا غازی که هنوز در مرتبه طفولیت بود، با او گرمی بسیار کرد و از اثر خصوصیت او ترقی عظیم در طبع و روش آن میرزای سعید شهید به هم رسید و وی را از او انتفاع بسیاری بود و بعد از شهادت وی همچنان در تته بود. الحال در اردوی جهانگیر است و به محظوظ‌خان^۶ ملقب و در سنه ۱۰۲۷ که آن شهریار از گجرات به آگره برگردید، وی در راه بگذشت» (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۶۰۵-۶۰۴).

چنان‌که مشاهده شد، صفا از دو خاندان مهمّ قصه‌خوان در دربار هند نام می‌برد که یکی اهل شیراز بوده و دیگری اهل اصفهان. یعنی دو عنصر مهمّ قصه‌خوانی در دوره صفوی و در دربار هند و سند، اصالتاً شیرازی و اصفهانی بوده‌اند. پس دور از صواب نخواهد بود اگر بگوییم، مختاری هم یکی از همین اصفهانی‌های ساکن هند بوده که منظومه خود را در هند سروده و به یکی از همین حاکمان هندی تقدیم کرده باشد. نکته دیگر این‌که نام «خورشید» که برخی از همین قصه‌خوانان را بدان معرفی کرده‌اند، از جمله «مولانا محمد خورشید قصه‌خوان»، و وجود این نام به فراوانی در طومارهای نقالی که از این منظومه‌ها متأثر بوده‌اند، نشان از استعمال فراوان این نام در آن مناطق (هند و سند) است و باز هم فرضیه سرایش این آثار در خارج از ایران را تقویت می‌کند. از جمله موارد استعمال نام خورشید در متون حماسی متأخر می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

۱. خورشید مینو

طبق روایت مختاری از پهلوانان سیستان و از غلامان زال زر (مختاری، ۱۳۹۷: ۴۰۸-۴۰۹).

۲. خورشید

پسر طوسِ نوذر که به دست رزم‌آور ۳ کشته می‌شود (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۶۸۱).

۳. خورشید

پسر کودرز (گودرز) (نثر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۷: ۱۴۷).

۴. خورشید

طبق روایت زیری (۱۳۹۶: ۲۹۷۲) پسر برزو و فهرة سیمین‌عذار که در نبرد بهمن با زابلان کشته می‌شود (همان: ۳۶۹۱).

۵. خورشیدبن قباد

از بزرگ‌زادگان زابل (نثر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۷: ۱۳۱).

۶. خورشید خاوری

پسر بزرگ شمس شاه خاوری (زیری، ۱۳۹۶، ج ۱: ۵۲۸) که به کمک سپاه سلم و تور می‌آید و سپس مطیع طورک می‌شود (همان: ۵۵۳) که سپس طورک نام او را زادشم می‌گذارد (همان: ۵۵۶) و در خواب به دست ویسه کشته می‌شود (همان: ۵۶۶).

۷. خورشید کرمانی

سپه‌سالار کیارش (کی‌آرش) بن‌کی‌قباد (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۳۵۰) که به دست سهراب کشته می‌شود (همان: ۳۶۳).

نکته دیگری که ظن نگارنده را در قرابت محیط سرایش شاهنامه اسدی و شهریارنامه و تأثر آن‌ها بر برخی روایات طومارهای نقالی، خاصه روایت زیری افزون می‌کند، شباهت‌هایی است که در شاهنامه نقالان زیری و شاهنامه اسدی و شهریارنامه دیده می‌شود و مختص روایت زیری اصفهانی، حکیم اسدی و مختاری است. برخی از این شباهت‌ها به قرار زیر هستند:

۱. فیروز

تنها در روایت زیری (۱۳۹۶: ۲۳۰۸)، شاهنامه اسدی (زیرین‌قبانامه، ۱۳۹۳: ۷۷۱) و شهریارنامه مختاری (۱۳۹۷: ۱۹۶) «فیروز» پسر طوس نوذر است.

۲. شبرویه

طبق روایت زیری (۱۳۹۶: ۳۲۲۲) پسر بیژن است و مادرش «خوچهر» دختر زنگاه است. طبق روایت شاهنامه اسدی (زیرین‌قبانامه، ۱۳۹۳: ۱۹۵) هم وی از پهلوانان زرین‌کلاه است. توضیح این‌که در این منظومه، مراد از زرین‌کلاه‌ها گودرزبان هستند. طبق روایت مختاری (۱۳۹۷: ۵۵۰) هم پسر بیژن و برادر

اردشیر است.

ظاهراً در دوره صفویّه بازار متون حماسی در دربار هند گرم بوده و قصّه‌گویان، راویان و داستان‌سرایان زیادی از اصفهان و شهرهای دیگر به هند رفته و کار خود را در آنجا عرضه کرده‌اند. هرنندی اصفهانی هم از اصفهان به هند می‌رود و در حدود سال ۱۰۳۴ق. دیباچه پنجم شاهنامه را به سلطان محمد قطب‌شاه، ششمین فرمانروای سلسله قطب‌شاهیان در حیدرآباد هند تقدیم می‌کند (ر.ک. هرنندی اصفهانی، ۱۳۹۵: ۱۷ و ۱۸).

شبهات دیگری که بین شهریارنامه و شاهنامه اسدی دیده می‌شود، قافیه‌شدن واژه «شگفت» با واژه‌های «گفت» و «خفت» است:

۱. بیت ۱۱۶:

مر آن داستان را به داستان بگفت
برآشف دستان و ماندش شگفت

۲. بیت ۲۴۸۰:

هر آن چیز کامد ورا پیش، گفت
شنید و از او ماند اندر شگفت

۳. بیت ۵۷۹۶:

فرستاده رفت این به ارجاسپ گفت
بخندید ارجاسپ زو در شگفت

۴. بیت ۸۱۵۸:

چو چشمش به خواب گران در بخت
یکی خواب آشفته دید زان شگفت

۵. بیت ۹۱۶۴:

همیدون سپهبد به دل نیز گفت
که مانم ز نیروی داستان شگفت

سجاد آیدنلو در مقدمه شاهنامه اسدی (زرین‌قبانامه)، «به این مسئله اشاره می‌کند که در این منظومه چند بار حرف «گاف» در واژه «شگفت» مضموم است و با واژگان «گفت» و «بگفت» قافیه شده‌است و چند شاهد از متون دیگر برای مضموم خوانده شدن شگفت می‌آورد». (آیدنلو، ۱۳۹۳: ۶۷) وی همچنین به دهخدا ارجاع می‌دهد: «مرحوم علامه دهخدا «شگفت» را با دو حرکت «گ» مکسور و مضموم ضبط کرده و با اشاره به حرکت فتحه، کسره و ضمّه برای «گ» در فرهنگ آنندراج، شاهی از فردوسی و سعدی نیز برای هم‌قافیگی این واژه با «بگفت»، «خفت» و «تهفت» آورده‌اند. بیت منقول از فردوسی در لغت‌نامه در چاپ‌های معتبر شاهنامه نیست، ولی بیت سعدی در غزل‌های سعدی تصحیح شادروان یوسفی هم آمده‌است» (همان).

نگارنده شاهدمثال فردوسی را نیافت، ولی در هر صورت تکلیفش مشخص است و در چاپ‌های معتبر شاهنامه نیست، اما در مورد شاهدمثال شعر سعدی:

گر کشته شوم عجب مدارید
من خود ز حیات در شگفتم

به مطلع:

طلاقت برسید و هم بگفتم دردت^۱ که ز خلق می‌نهفتم
(سعدی، ۱۳۹۰: ۵۰۲)

«چنان که مشاهده می‌شود، شاعر در این ابیات «شگفت» را با «نهفت» قافیه نکرده، بلکه طبق اختیارات شاعری (آمدن مصوت بلند بعد از حرف رِوی)، «شگفتم» را با «نهفتم» قافیه کرده‌است و در این صورت قافیه صحیح است و ایرادی ندارد؛ بنابراین نمی‌تواند شاهد مناسبی برای این مسئله باشد» (ارژنگی، ۱۳۹۷: ۱۱۴-۱۱۳).

بنابراین می‌توان گفت، این نوع قافیه که تنها در شهریارنامه و شاهنامه اسدی دیده می‌شود، نشان از قرابت محیط سرایش این دو منظومه دارد. البته بین شهریارنامه و زرین‌قبانامه اختلافاتی هم هست. از جمله این که در روایت زرین‌قبانامه (۱۳۹۳: ۷۳۱) ارجاسب پسر جهن است و طبق روایت شهریارنامه مختاری (۱۳۹۷: ۳۵۱) پسر شیده.

چند نکته در باب منابع شهریارنامه و تأثیر آن بر شاهنامه‌های منثور عصر صفوی (طومارهای نقالی)

نکته مهمی که در شهریارنامه دیده می‌شود، استفاده سراینده از برخی منابع کهن غیر از شاهنامه فردوسی است؛ از جمله اشاره او به وزارت گودرز در زمان کی خسرو: به گودرز و جاماسپ فرمود شاه که با من بیایید هر دو به راه که در بلخ جای نشست من است جهان جمله چون زبردست من است (مختاری، ۱۳۹۷: ۱۹۶)

خواجه نظام‌الملک طوسی دربارهٔ وزرای معروف و بزرگ گذشته می‌گوید: «گفتیم که عمال و شغل ایشان تعلق به وزیر دارد و وزیر نیک پادشاه را نیکوسیرت و نیکونام گرداند و هر پادشاهی که او بزرگ شده‌است و به سر جهانیان فرمان داده‌است و نام او تا به قیامت به نیکی می‌برند، همه آن بوده‌اند که وزیران نیک داشته‌اند و پیغامبران بزرگ همچنین: سلیمان علیه‌السلام چون آصف برخیا داشت و موسی علیه‌السلام چون برادرش هارون علیه‌السلام و عیسی علیه‌السلام چون شمعون و محمد مصطفی علیه‌السلام چون ابوبکر صدیق رضی‌الله عنه و از پادشاهان بزرگ کی خسرو چون گودرز داشت و منوچهر چون سام و افراسیاب چون پیران ویسه و گشتاسب چون جاماسب و رستم چون زواره و ...» (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲۳۳ و ۲۳۴).

نخست این که: طبق روایت فردوسی گودرز وزیر و مشاور کیخسرو نیست و اهمیت گودرز نزد کی خسرو به خاطر گیسو است که کی خسرو را از توران به ایران آورده‌است. می‌توان حدس زد که خواجه نظام‌الملک روایتی غیر از روایت

فردوسی را در نظر داشته است. بر اساس سخن خواجه، این امکان وجود دارد که در برخی شاهنامه‌های رایج در سده پنجم هجری، گودرز وزیر و مشاور کی خسرو بوده و همچنین شاید بتوان این فرض را مطرح کرد که باتوجه به این که در روایات طومارهای نقالی - که بر اساس شواهدی، از شاهنامه‌های پیش از فردوسی سرچشمه می‌گیرند - گودرز از فرزندان کاوه است^۲ و کاوه حکم وزیر و مشاور اصلی فریدون را داشته است. همچنین می‌دانیم که مقام وزارت در گذشته موروثی بوده و از پدر به پسر می‌رسیده، بنابراین گودرز هم پس از کاوه، وزیر و مشاور اصلی کی خسرو بوده است. از طرفی دیگر، «به روایت مجمل‌التواریخ والتقصص (ص ۹۱)، گیو حاجب بزرگ دربار کیخسرو بود» (خالقی مطلق، ۱۳۹۰، د: ۴۷۰). اشاره مؤلف مجمل‌التواریخ بسیار مهم است؛ چراکه شخصیت گیو در شاهنامه دارای تناقض بزرگی است. از طرفی پس از رستم دلاورترین پهلوان ایران است و دارای نژادی بزرگ و خاندانی قدرتمند است و از طرفی دیگر در خیلی از موارد به‌عنوان یک پیک ساده برای رساندن پیغام‌ها از او استفاده می‌شود. بنابراین این حدس دور از ذهن نیست که در یکی از شاهنامه‌های پیش از فردوسی - که مأخذ خواجه بوده - گودرز و گیو در دربار کی خسرو دارای شغل‌های دیوانی بوده‌اند؛ چنان که در مجمل‌التواریخ آمده است: «اندر عهد کی خسرو... پسران گودرز کارهای خاصه شاه به دست ایشان بود» (همان). در تاریخ طبری آمده است: «آنگاه (کی خسرو) گودرز را پیش خواند و چون بیامد، گفت: «ای اسپهبد دلیر این فیروزی بزرگ از خدا عزوجل بود و از تدبیر و قوت ما نبود. تو نیز رعایت حق ما کردی و جان خویش و فرزندان را در راه ما بذل کردی و این را به یاد خواهیم داشت و اینک مقام بزرگ‌گرم‌ذار را که وزارت است به تو ارزانی می‌کنیم و اصفهان و گرگان و کوهستان آن را به تو می‌دهیم. مردم آنجا را نیکو مدار. گودرز سپاس گفت و خرسند از پیش کی خسرو برفت». (طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۳۰) در شاهنامه نقالان به «صدراعظم» بودن گودرز اشاره شده است: «طوس با صدای خشن آواز داد... شما (رستم) و طایفه کاویانی فتنه برپا می‌کنید تا جنگ شود و شجاعت خود را به معرض نمایش در آورید [او] او صدراعظم شود و تو تاج‌بخش و جهان‌پهلوان». (زریری، ۱۳۹۶: ۱۸۸۵) در صفحه ۲۶۳۶ هم از قول بیژن آمده است: «می‌خورم به سلامتی صدر بدر صدارت کبرای شهنشاه هفت اقلیم» و مراد او گودرز است. (برای اطلاع از اشارات شاهنامه‌ای خواجه نظام‌الملک طوسی ر.ک: ارژنگی، ۱۳۹۸: الف).

نکته مهم دیگری که در این منظومه دیده می‌شود، اشاره سراینده به تک‌فرزندبودن فرامرز است. در بیت ۱۱۸ و ۱۱۹ درباره «سام» می‌گوید:

اگر خشم بر سام گیرم ازین برنجد فرامرز با داد و دین
که دارد همین یک پسر نامدار به خواهش همی خواست از کردگار

در طومارهای کهن دوره صفوی هم سخنی از جهانبخش، فرزند دیگر فرامرز نیست. تنها در نثر تقالی شاهنامه (۱۳۹۷: ۱۴۹) که احتمالاً متعلق به دوره قاجار است و طومار صداقت‌نژاد (۱۳۷۴: ۷۹۱)، حضور جهانبخش را می‌بینیم. بر این اساس می‌توان گفت که داستان‌های جهانبخش در دوره قاجار شکل می‌گیرند.

پیشنهاداتی در تصحیح متن

می‌توان گفت که غفوری به‌خوبی متن منظومه را تصحیح کرده‌است. با این حال نگارنده چند پیشنهاد برای بهتر شدن احتمالی این اثر ارائه می‌کند. بیت ۵۷: رخان‌شان پر از گرد آوردگاه کمرگاه گسسته فتاده کلاه بهتر است در متن «کمرگه» بیاید چنان‌که در *سام‌نامه* (منظومه‌ای دیگر از عصر صفوی) هم آمده:

سپهد بزد بر کمرگه گره درآورد چین در برو چون زره
(سام‌نامه، ۱۳۹۷: ۲۰۶)

بیت ۱۰۶: به زابل مرا گفت بودن چه کار کزین‌گونه باشم بر خویش خوار
در اصل «کابل» آمده، اما به پاورقی رفته. در چند بیت بعد (بیت ۱۵۶) می‌گوید:

سواران فرستاد از پس چو باد همه نامداران کابل‌نژاد
در ابیات ۱۷۸-۱۷۴ هم آمده‌است:

شنیدم که رستم گو نامدار که چون او ندیده زمانه سوار
به کابل شدی در گه فرودین چنین تا به آبانه ماه گزین
وزان پس چو گاه زمستان شدی ز کابل سوی سیستان آمدی
از آبانه ماه آن یل بافرین بدین شهر می‌بود با فرّ و دین
در بیت ۲۱۱ هم آمده:

گاهی یاد کردی ز زابلستان می و جام و گلگشت کابلستان
در بیت ۴۳۳ هم آمده:

ز گردیدن چرخ و مهر بلند ز زابل فتادم به شهر سرند
و در اصل هم «کابل» آمده‌است.

در بیت ۶۸۷ هم می‌گوید:

نژاد من از شهر زابل بود که در لشکر از من تزلزل بود
که در این‌جا هم در اصل «کابل» آمده. با توجه به ابیات بالا ظاهراً در نگاه سرایندگان این منظومه‌ها تفاوتی بین زابل و کابل نبوده‌است. برای نمونه در

سامنامه آمده است:

گران‌مایه قلواد کابل‌نژاد گهی نوش می‌کرد و گه نوش‌باد
(سام‌نامه، ۱۳۹۷: ۴۲)

و این در حالی است که در ابیات قبل وی را از تخم گرگین میلاد (همان: ۳۵) و همزاد سام که با او از یک دابه شیر خورده، (همان: ۱۷) معرفی کرده بود و در جای دیگر آورده:

مرا نام قلواد زابل شناس به گلزار خوبان چو بلبیل شناس
(همان: ۱۶۸)

قلواد طبق روایت زیری هم از صاحب‌منصبان زابلی است. (زیری، ۱۳۹۶، ج ۲: ۱۰۲۲) با این تفصیل به نظر نگارنده این سطور باید ضبط اصل را در متن نگاه داشت.

بیت ۱۳۲: اگر سام پور فرامرز توست نه او نیز فرزند با ارز توست
باید پس از مصرع دوم علامت سؤال بیاید.
بیت ۳۳۹:

ندارد به چوب و درخت و به سنگ ز بدمستی آن پیل هر دو به چنگ (۴)
ظاهراً ضبط صحیح بیت چنین باید باشد:
ندارد به چوبِ درخت و به سنگ ز بدمستی آن پیل هر دو به جنگ
یعنی فیل از بدمستی، از جنگ درخت و سنگ هم باکی ندارد.

بیت ۴۶۰: یکی از پدر داشت سیپور نام یکی نیز قمهور فرخنده‌کام
در پاورقی آمده: «این واژه به گونه‌های «شیپور»، «شیپور» و «سیپور» آمده است؛ در همه جا ضبط اخیر را آوردیم». (مختاری، ۱۳۹۷: ۲۱۶) باتوجه‌به این‌که نام پدر بزرگ ارژنگ شاه «سیپور» است (بیت ۴۰۰)، به نظر درست نمی‌رسد که نام فرزند او هم سیپور باشد. هرچند شبیه به این‌گونه نام‌گذاری در برخی متون حماسی از جمله کوش‌نامه دیده می‌شود که نام پدر و پسر هر دو «کوش» باشد که آن‌هم البته نادر است، اما شباهت نام‌گذاری پدر بزرگ و نبیره در متون حماسی فارسی به چشم نگارنده این سطور نیامده است.

بیت ۱۴۴۸: به بهزاد شیرافکن آواز داد که زی قلعه در تاز مانند باد
چنین تصوّر می‌شود که شهریار به بهزاد شیرافکن می‌گوید: برو و ... اما این‌گونه نیست و ضبط صحیح چنین است: «به بهزاد، شیرافکن آواز داد». شیرافکن برادر بزرگ‌تر بهزاد است، چنان‌که پیشتر می‌گوید:

برادر یکی هست مهتر ز من جهانجوی و شیرافکن و صف‌شکن
جهانجوی را نام شیرافکن است سرافراز و در جنگ شیروازن است

بیت ۱۵۱۹:

چو دشمن به دست آیدت کش به دار و گرنه پشیمانی آرد به بار
به نظر کسره «کش» زاید است، چون «کش» هم در این جا وجهی دارد.
بهتر است این حرکت حذف شود.

بیت ۴۸۲۵:

کنند اصفهان را ز کین قتل و عام جدا از پدر پور و دختر ز مام
«قتل عام» صحیح است و لازم نیست غلط سراینده و عامیانه بودن کلام او که
بسیار ناچیز هم است، در متن نگاه داشته شود و بهتر است، در مقدمه کتاب به
این موارد اشاره شود. «هفت خوان» هم که در ابیات زیر آمده، بهتر است در
متن «هفت خان» ضبط شود و در مقدمه کتاب به آن اشاره شود:

بیت ۳۰۳۹ و ۳۰۴۰:

نیای من آن رستم زال زر به مردی شد از هفت خوان ره سپر
کجا بود دربند کاووس شاه شد از هفت خوان پهلوان سپاه
در بیت ۶۳۶۰ هم آمده:

ز هفت خوانش آید به توران زمین به رویین دژ اندر در آید به کین
و در بیت ۱۱۴۸۷:

سوی هفت خوان آمدم کینه خواه بدین مرز مازندران بی سپاه
همچنین گاهی در متن تکرار حرف واو را می بینیم:

بیت ۵۲۹۰: ز مرد و زن شهر تا سی هزار ز پیران و وز کودک شیرخوار
بیت ۶۱۷۰:

که نامت چه و وز که داری نژاد که چون تو ندیدم به آیین و داد
بیت ۸۴۲۰:

بسی گشت و وز رخس جایی نشان ندید آن سپهدار گردن کشان
بیت ۱۰۳۸۰:

به لهراسب گفتا که ای شهریار جهان دیده و وز شهان یادگار
در بیت ۷۷۸۶ صورت صحیح هم دیده می شود:

نشان داد گفתי ز جای جحیم ز بس بوی مردار وز خون و ریم
به این ترتیب بهتر است که در متن به جای «وز»، «و از» ضبط شود و در
مقدمه کتاب به این موارد اشاره شود.

بیت ۵۱۷۹: چرا سر ز پیمان ما تافتی بر شاه لهراسب بشتافتی
کی خسرو از زال شکوه می کند که چرا نزد لهراسب نرفتی؛ پس «نشستافتی»
صحیح است.

بیت ۶۳۲۱: سپهبد بدانست که ایرانیان سرشان بود زیر بند گران
 «سرانشان» صحیح است.
 بیت ۶۳۷۰: یکی نامه فرمود ارجاسپ شاه ببردش زی پهلوان سپاه
 «ببردان[ش]» صحیح است.
 بیت ۸۶۵۴: نشیم سپهرت به زینت بود درخشان قمر در نگینت بود
 نشیم درست است. یعنی نشیم سپهر، به زین تو باشد.
 بیت ۹۲۰۳:

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال دوم، شماره ۷ و ۸
 پاییز و زمستان ۱۳۹۸

۱۹۰

اگر کشته گردم در آوردگاه همان سوی هند [تو] برکش سپاه
 وزن مغشوش است. بهتر نبود چنین ضبط می کرد: «همان [ا] سوی هند
 برکش سپاه»؟
 بیت ۱۰۴۹۴: دل امروز دادم گواهی بد که شاهی به لهراسپ گفتم سزد
 باید «آن روز» باشد.
 بیت ۱۰۶۷۵:

سپاس خداوند گردان سپهر که دیدم جهانجوی را با زرد چهر
 حرف «را» زائد است و فیروز طوس در حالی که رنگ رخسارش زرد شده است،
 می گوید: خدای را سپاس که با چهره زرد، تو را [که مایه نجاتم هستی] دیدم.

سهوهای املائی

در سرنویس صفحه ۲۱۴ آمده: «... به شهریار بر زوی و ...». «برزوی» صحیح است
 و باید فاصله حذف شود.
 بیت ۵۶۸۹:

چنان بر کمرگاه او تیغ راند که یکباره ترک بر بر باره ماند
 معنای مصرع مفهوم نیست.

بیت ۸۰۳۴: چو رایت چنین است از روزگار مرا رفته باید به سوی شکار
 «رفت» صحیح است.

بیت ۸۰۸۴: بگویم ببندد بر باره تنگ بیایند با گرد فیروز چنگ
 «ببندند» صحیح است.

بیت ۹۱۹۴: چنین پهلوانی که من دیده ام ز گردان کشان هیچ نشنیده ام
 «گردن کشان» صحیح است.

بیت ۱۰۴۱۱: که از تخته بندند پل استوار که تا لشکر از آب آرد گذار
 کسره «آب» زائد است.

نمایه نامها

سهوهای در بخش نمایه نامها دیده می شود که از آن جمله به موارد زیر

اشاره می‌شود:

نام‌های: «مرجان‌ه جادو» (جادوگری که شهریار را به طلسم می‌افکند)، «نصوح» (از پهلوانانی که در ماجرای نبرد ارژنگ شاه سرند و هیتال به دست نقاب‌دار زردپوش (دلارام) کشته می‌شود)، «رنجان» (زنگی‌ای که شهریار در خان هفتم او را می‌بندد، سپس او را آزاد می‌کند و رنجان بنده او می‌شود)، «تسلیم» (پادشاه زرنگ) و «بیدپای برهمن» (برهمنی که به دستور تسلیم شاه فرامرز را به شهر زرنگ می‌برد تا دفع مضراب دیو کند) در نمایه نام‌ها نیامده‌است.

نام‌های مشترک در بخش نمایه نام‌ها از هم تفکیک نشده‌است. از جمله:

نام «اردشیر» که یکی پسر بیژن است و دیگری پاسبان هیتال شاه.

نام «طهماسب» که هم نیای لهراسب است و هم برادر ار جاسب.

نام «شیرویه» (پهلوان جمهورشاه) و «شیرویه» پسر بیژن.

مصّحح محترم «کنارنگ» را نام خاص گرفته و در بخش نمایه نام‌ها آورده‌است. کنارنگ به معنای مرزبان است و در این بیت مشخص است که نام خاص نیست:

کنارنگِ هیتال با شش هزار بیامد برآمد غو گیر و دار (بیت ۶۶۱)

نام «مهران» که در نمایه نام‌ها آمده، نام شخصی نیست. «مهرشاه» پسر انکیس شاه است که مشخص نیست، چرا در این بیت «مهران» خوانده شده‌است:

پس آگاهی آمد به انکیس شاه که شد کشته مهران هنگامه‌خواه (بیت ۸۷۸۱).

بی‌دقتی‌های دیگری هم در این نمایه نام‌ها دیده می‌شود که نگارنده به آن‌ها نپرداخت. از جمله این که نام «بانوگشسب» در صفحه ۷۴۴ هم آمده، درحالی که در بخش نمایه نام‌ها تنها صفحات ۴۳۲ و ۴۸۲ ذکر شده‌است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به برخی از شباهت‌های شهریاری نام‌ها و شاهنامه اسدی اشاره شد و چند شاهد درباره قرابت مکانی محل سرایش این دو منظومه (هند) ارائه شد. به نظر نگارنده «مختاری» از داستان‌سرایان اصفهان بوده که در دوره صفوی به هند سفر می‌کند و در دربار هند به قصه‌گویی می‌پردازد. وی در همان جا شهریاری نام‌ها را به تقلید از سایر منظومه‌های حماسی رایج تا آن زمان می‌سراید و بعدها نسخه‌های آن به دست ایرانیان می‌رسد و به دلیل آن که تصوّر بر این بوده که این منظومه‌ها عموماً در قرون پنجم و ششم هجری سروده شده‌اند و تنها مختاری‌ای که در این قرون می‌شناسند، «مختاری غزنوی» است، این منظومه را به او نسبت می‌دهند. در ادامه نگارنده پیشنهادهای درباره تصحیح متن ارائه کرده و چند افتادگی در بخش نمایه نام‌ها را گوشزد کرده‌است.

پی‌نوشت

۱. در تصحیح یغمایی «عشقت» ضبط شده‌است و ارجاع آیدنلو به تصحیح یوسفی (۱۳۸۵) صفحه ۳۳۲ است.
۲. طبق روایاتی (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۲۶ و ۲۷) و (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۸ و ۱۹) گودرز پسر کاوه آهنگر و برادر قارن است. طبق روایت شاهنامه نقّالان (زریری، ۱۳۹۶، ج ۱: ۴۳۳-۴۳۲) گودرز پسر قارن و نوّه کاوه است.

فصلنامه نقد کتاب

منابع

ادبیات و هنر

- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۳). مقدمه بر زرین‌قبانامه. به کوشش سجاد آیدنلو. تهران: سخن.
- ارژنگی، کامران (۱۳۹۷). «چو زرین‌قبایش بخوانی رواست؟ نقد و بررسی زرین‌قبانامه (منظومه حماسی شاهنامه اسدی)». نقد کتاب ادبیات و هنر. سال اول. شماره ۳ و ۴. ص.ص ۱۲۴-۱۱۱.
- _____ (۱۳۹۸ الف). «خواجه نظام‌الملک طوسی و شاهنامه». بیهق‌نامه، سال دوم، شماره ۵، ص.ص ۸۶-۷۹.

سال دوم، شماره ۷ و ۸
پاییز و زمستان ۱۳۹۸

۱۹۲

_____ (۱۳۹۸ ب). «حکیم اسدی، سراینده شاهنامه اسدی (زرین‌قبانامه) و منظومه کک کوهزاد». منتشر نشده.

- امیدسالار، محمود (۱۳۹۱). «شهریارنامه». مزدک‌نامه. جلد ۴. تهران: پروین استخری.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۶۳). فردوسی‌نامه. (چ ۲). تهران: علمی.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین محمدبن محمد بن محمد (۱۳۸۹). عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین، تصحیح ذبیح‌الله صاحب‌کاری و آمنه فخر احمد. تهران: میراث مکتوب.
- خواجه نظام‌الملک، ابوعلی حسن طوسی (۱۳۴۷)، سیرالملوک، تصحیح هیوبرت دارک. (چ ۲). تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- دولت‌شاه سمرقندی (۱۳۸۲). تذکرة الشعراء. به اهتمام ادوارد براون. تهران: اساطیر.
- زریری، مرشد عباس (۱۳۹۶). شاهنامه نقّالان. به کوشش جلیل دوستخواه. تهران: ققنوس.
- ؟ (۱۳۹۳). زرین‌قبانامه. به کوشش سجاد آیدنلو. تهران: سخن.
- ؟ (۱۳۹۷). سام‌نامه. تصحیح وحید رویانی. (چ ۲). تهران: میراث مکتوب.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۸). «اشاره‌ای کوتاه به داستان‌گزاران و داستان‌گزاران تا دوران صفوی». ایران‌شناسی، شماره ۳. ص.ص ۴۷۱-۴۶۳.

- صداقت‌نژاد، جمشید (۱۳۷۴). طومار کهن شاهنامه فردوسی. تهران: دنیای کتاب.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۷۵). تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده. (چ ۵). تهران: اساطیر.
- غفوری، رضا (۱۳۹۷). مقدمه بر شهریارنامه. به تصحیح رضا غفوری. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- مختاری، عثمان (۱۳۹۷). شهریارنامه. تصحیح رضا غفوری. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- ؟ (۱۳۹۷). نشر نقالی شاهنامه، تصحیح رضا غفوری، چاپ نخست، تهران: آرون.
- هرندی اصفهانی، حمزه‌بن محمدخان (۱۳۹۵). دیباچه پنجم شاهنامه. تصحیح محمدجعفر باحقی و محسن حسینی وردنجانی. (چ ۱). تهران: سخن.